



## الحمد لله و صلی الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

**خلاصه:** در جلسه قبل، اخبار آحادی را که محل ابتلا می باشند، به سه قسم تقسیم کردیم که هر کدام نیاز به بررسی دارد و آن سه قسم عبارت بودند از:

قسم اول اخبار آحاد، مربوط به فقه و احکام بود. در اصول به تفصیل به این قسم پرداخته اند.

قسم دوم اخبار آحاد، مربوط به مسائل اعتقادی بود. آیا همانطوری که اخبار، در فقه معتبر هستند، در مسائل اعتقادی و کلامی هم معتبر هستند؟ یا اینکه در مسائل اعتقادی، ما دایر مدار علم وجودانی هستیم و بدون علم، اعتقاد، مشروع نمی باشد و در عدم جواز عمل، فرقی بین خبر صحیح و غیر صحیح نیست؟ کما اینکه این مطلب را مرحوم شیخ اعظم در رسائل<sup>۱</sup> از برخی از بزرگان از جمله شهید ثانی، حکایت فرموده است.

قسم سوم اخبار آحاد، اخبار مربوط به واقعیات، حوادث، حقائق، قصص، حکایات و اموری که مربوط به فیزیک، شیمی و علوم انسانی است، می باشد و همچنین مربوط به تأثیرات خارجی اشیا باشد مانند تأثیر برخی اشیا در سلامتی بدن و درمان و همچنین مؤثر بودن برخی اشیا در بیمار شدن. باید روایاتی که مربوط به طب و درمان است، بررسی شود. و این همان جانبی است که می گویند آیا اسلام، طب دارد یا نه؟ آیا اسلام، شهر سازی دارد یا نه؟ آیا نصوص شریعت، متضمن علوم انسانی می باشد که مربوط به غیر فقه و غیر اعتقادات است؟ آیا نصوص شریعت متضمن این واقعیات است؟ و آیا نصوص متضمن این حقائق، معتبر هستند یا نه؟

اعتبار و عدم اعتبار اخبار آحاد مربوط به فقه، در اصول به طور مفصل از دو ناحیه مورد بررسی قرار گرفته است:

۱. از جهت امکان تعبد به غیر علم

۲. از جهت وقوع تعبد به غیر علم.

در بحث امکان تعبد، کلام ابن قبه و نظیر کلام ابن قبه مطرح شده است. و همچنین این بحث مطرح شده است که آیا می توان متعبد به عمومات شد با علم به اینکه اینها در نهایت تخصیص می خورند؟ (این مطلب غیر از شبهه ابن قبه است) مردم در یک زمانی به عمومات عمل می کنند در حالی که این عمومات به حسب لوح، مطابقت با واقع ندارند (تقید و تخصیص می خورند و مانند آن دو، از قرائن برخلاف ظهورات) و عمل مردم برخلاف لوح بوده است آیا این کار محذوری ندارد؟ آیا اغراء به جهل پیش نمی آید؟

بعد از بحث در امکان تعبد به غیر علم، بحث در وقوع آن است. بعد از اینکه تعبد به خبر واحد ممکن است، آیا واقع هم شده است؟ آیا شارع خبر واحد را حجت قرار داده است؟ یا اینکه شارع برای خبر، جعل حجیت نکرده است بلکه شأن

۱. فرائد الاصول؛ ج ۱؛ ص ۲۷۴: «القسم الثاني الذي يجب الاعتقاد به إذا حصل العلم به: أما الثاني فحيث كان المفروض عدم وجوب تحصیل المعرفة العلمية كان الأقوى القول بعدم وجوب العمل فيه بالظن لو فرض حصوله و وجوب التوقف فيه للأخبار الكثيرة الناهية عن القول بغير علم و المرأة بالتوقف و أنه: (إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا به) (و إذا جاءكم ما لا تعلمون فيها و أهوى بيده إلى فيه) و لا فرق في ذلك بين أن يكون الأمانة الواردة في تلك المسألة خبراً صحيحاً أو غيره (قال شيخنا الشهيد الثاني في المقاصد العلية بعد ذكر أن المعرفة بتفاصيل البرزخ و المعاد غير لازم و أما ما ورد عنه صلى الله عليه و آله في ذلك من طريق الآحاد فلا يجب التصديق به مطلقاً و إن كان طريقه صحيحاً لأن الخبر الواحد ظني و قد اختلف في جواز العمل به في الأحكام الشرعية الظنية فكيف بالأحكام الاعتقادية العلمية انتهى)».



خبر، شأن غیر خبر است که اگر از آن علم حاصل شود، بر اساس علم عمل می شود و خبر موضوعیت ندارد و اگر هم علم حاصل نشد، خبر، مانند سایر ظنون، اعتباری ندارد؟ تفصیلی در مقام گفته شده که مَحْوَل به اصول است.

### حجیت اخبار آحاد در فرض مخالفت با واقعیات خارجی

بعد از فراغ از امکان و وقوع تعبد به غیر علم، لازم است یک نکته را بیان کنیم و آن اینکه آیا در فقه، تعبد به اخباری که بر خلاف واقعیات خارجی است، ممکن است؟ یا اینکه تعبد به خبر، منوط به این است که منافات با واقع نداشته باشد؟ و آیا تعبد به خبر، با جزم به بطلان، معنا ندارد.

ممکن است توهم شود که چنین چیزی در فقه و شریعت واقع شده است و یک سری از موارد تعبد، برخلاف واقعیات و حقیقت است. این بحث، هم در فقه جاری است و هم در استعمالات اولیای شرع. گفته می شود که در یک سری موارد، استعمالات، برخلاف واقعیات است. به یک مورد در استعمالات عام و یک مورد در فقه اشاره می کنیم. این یک بحث مهمی است که می تواند یک مبحث کلامی باشد.

**مثال در استعمالات عام:** واقعیت امر این است که زمین حرکت می کند و به حسب این حرکت زمین، اوقات محقق می شود اما گفته می شود که مستفاد از نصوص این است که زمین مرکز است و خورشید به دور زمین می چرخد و حرکت خورشید موجد شب و روز است نه حرکت زمین. گفته می شود استعمالات در نصوص به این صورت است: طلوع شمس، غروب شمس، زوال شمس و طلوع فجر. آیا می توان پذیرفت که کلمات شارع، مبتنی بر خلاف واقع ادا شده است؟ یعنی به جای حرکت زمین، حرکت خورشید را در ایجاد شبانه روز حکایت می کند.

**مثال در فقه:** تعیین مراحل جنین که در قرآن به عنوان نطفه و علقه و مضغه آمده است، در روایات متعددی آمده است که مدت هریک از این سه مرحله (نطفه، علقه و مضغه) چهار روز است. یعنی نطفه چهار روز است بعد از آن علقه چهار روز است و بعد از آن مضغه هم چهار روز است و در پایان این مدت، جنین از ناحیه جوارح، اکتمال پیدا می کند و بعد نوبت به نفخ روح می رسد. گفته شده در این مراحل مختلف، دیاتی بر جنین تعیین شده است و بعد از مرحله ولوج روح، دیه کامل یک انسان را (هزار دینار) خواهد داشت، هرچند متولد نشده باشد. گفته شده: این مراحل جنینی که در قرآن آمده است و در روایات تبیین شده است و دیه بر این مراحل تقسیط شده است، اینها با واقعیت خارجی و یافته های علمی همخوانی ندارد. الآن وقتی جنین را در چهار روزگی و یا کمتر نشان می دهند، دیده می شود که شکل و صورت انسانی به خود گرفته است و سر، دست، پا و صورت او مشخص است. یعنی در کمتر از چهار روز، جنین کامل می شود و به صورت یک انسان کوچک با اندام کوچک در می آید در حالی که آنچه از متون دینی استفاده می شود این است که فقط مرحله نطفه چهار روز طول می کشد.

آیا ادله حجیت خبر، شامل اخباری می شود که مفاد آنها مخالف با واقعیات خارجی است؟ این شبهه ای است در مجال اعتبار روایات، ممکن است مطرح شود و گفته شود که اعتبار روایت، نباید با یافته های علمی و وجدانی سنجیده شود. حق این است که این شبهه، یک شبهه واهی و باطل است و برای بطلان این شبهه، یک توضیح مختصری را بیان می کنیم. این یک شبهه سیال است و اختصاصی به مباحث فقهی ندارد و در مورد روایات قطعی و حتی نصوص قرآنی هم مطرح می شود.



توضیح مطلب: حق این است که متون شریعت که می خواهد اعتبار پیدا کند، شرط اساسی آن این است که خلاف واقع نباشد. متن و خبری معتبر است که برخلاف واقعیت و حقیقت نباشد و از منظر اصولی، خبر مخالف با واقع، هیچ اعتباری ندارد چون ضابطه حجیت خبر، این است که حداقل احتمال موافقت با واقع در آن باشد. متنی که در آن احتمال صدق وجود ندارد، حجیت در آن بی معناست.

احکام بر دو قسم است: ۱. حکم واقعی ۲. حکم ظاهری.

اصلاً معقول نیست که حکم واقعی، مبتنی بر خلاف واقع باشد. حکم واقعی یعنی حکمی که از منبع معصوم صادر شده است و به علم الهی منتهی می شود و معنا ندارد علم الهی، اشیا را برخلاف واقعیات ببیند «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»<sup>۱</sup>. آیا خداوند نمی داند که زمین در حرکت است و مؤثر در ایجاد شب و روز است؟ هرچند حرکت خورشید در ایجاد سال ها تأثیر دارد اما در ایجاد شب و روز، حرکت زمین مؤثر است. لذا نسبت به واقعیات (اعم از احکام و غیر احکام) معقول نیست که علم الهی مصیب نباشد و احکام واقعی، مبتنی بر خلاف واقعیت باشد.

آنچه که محل کلام ماست، احکام ظاهریه می باشد. در احکام ظاهریه، احتمال دارد این حکم مطابق واقع باشد و احتمال هم دارد این حکم مجعول باشد، راوی خطای در فهم و یا خطای در تعبیر داشته باشد و سهو در ادای آنچه تلقی کرده است، داشته باشد. اعتبار حکم ظاهری هم منوط به جایی است که ما علم به خلاف نداشته باشیم. هر جایی که یقین به این وجود داشته باشد که این حکم خلاف واقع است، در آنجا حکم ظاهری نخواهیم داشت. قوام حکم ظاهری این است که احتمال مطابقت با واقع داشته باشد. حکم ظاهر یعنی احتمال صدق، این با قطع به خلاف واقع جمع نمی شود و اصلاً معقول نیست.

بنابراین اعتبار احکام ظاهریه، و از جمله اخبار آحاد و ظواهر، منوط به این است که علم به خلاف آن نباشد و در صورت علم بر خلاف، اعتباری ندارند. مثلاً در باب ظواهر، وقتی علم وجود دارد که این ظهور مخالف حقیقت و واقع است، اعتبار آن، معنا نخواهد داشت و حکمی نخواهد بود.

### جواب به شبهه ناسازگاری برخی استعمالات شریعت با واقع خارجی و یافته های علمی

اما این تخیل که در شریعت مواردی وجود دارد که با واقعیت سازگار نیست و احکامی داریم که مبتنی بر یک پیش فرضی است که با واقعیت سازگار نیست، یک جواب کلی دارد و یک جواب به این دو موردی که اشاره شد. جواب کلی به این تخیل این است که مواردی که تخیل می شود خلاف واقع است، ما خلاف واقع بودن را تلقی می کنیم نه اینکه از جانب شارع و وحی، خلاف واقع بیان شده باشد.

اما جواب به این مورد که «مستفاد از نصوص این است که خورشید حرکت می کند نه زمین»، این است که هم تعبیر روایات در این مورد (مانند طلعت الشمس و زالت الشمس) درست است و هم منافات با واقعیت ندارد. بلکه تطبیق ما با آن واقعیت ناسازگار است. قرآن می فرماید «طلوع خورشید»، طلوع خورشید به حسب لغت به این معناست که خورشید در افق، قابل دید باشد و غروب خورشید به این معناست که خورشید در افق، پنهان باشد. اما تلقی ما از طلوع خورشید این

۱. الملک: ۱۴.



است که خورشید حرکت می کند و آیه را به همین صورت معنا می کنیم. طلوع خورشید، به دو حالت ممکن است واقع شود: ۱. خورشید حرکت کند ۲. زمین به گونه ای حرکت کند که مانع روئیت خورشید از آله شود. هردو اینها طلوع خورشید است اما ما با خطای دید، خورشید را در حرکت می بینیم و آیه را نیز به حرکت خورشید تفسیر می کنیم در حالی که حرکت خورشید، در آیه قرآن نیامده است بلکه طلوع خورشید آمده است.

اگر ما این اطلاعات بیرونی را نداشته باشیم ظهور استعمالی مدلول این کلمه، هیچکدام نیست بلکه ظهور آن این است که خورشید از حالت نهان خارج می شود. تخیل ما این است که خروج خورشید از حالت نهان، به واسطه حرکت خورشید است اما واقعیت امر این است که قابل دید بودن خورشید، به جهت زائل شدن مانع دید است.

ما نباید ملازمات به نظر خود را تحمیل بر مدالیل استعمالی الفاظ بکنیم. فرض کنیم واقعیت امر این است که خورشید حرکت می کند، معنای آن به حسب دلالت و وضع این نیست که این واقعیت در طلوع خورشید نهفته است. فرض کنید آب یک ملازماتی دارد مانند «تر کردن»، آیا به این معناست که به حسب وضع و دلالت لفظی، تر کردن در معنای کلمه «ماء» آمده است؟ آیا معنای ماء، ترکنده است؟ آیا ترکندگی که از لوازم آب است، داخل در مدلول لفظی آن است؟ جیوه، مایع ترکنده نیست، آیا ترکنده نبودن جیوه، جزء مدلول لفظی آن است؟

ما نباید ملازمات معنا را (چه اتفاقی و چه ملازمات دائمی) جزء مدالیل الفاظ به حساب بیاوریم این از خطاهایی است که این شبهه را به موارد این استعمال، تسری می دهد و گفته می شود اینها خلاف واقعیت است. ما در تفسیر الفاظ، تابع وضع و لغت هستیم و ملازمات مفاهیم و معانی، جزء مدالیل استعمالی و وضعی نمی باشد. و نمی توانیم به متکلم استناد بدهیم که «او این مطلب را گفت».

معیار ما در کشف مراد، ظهور است و اگر سراغ معنای لغوی می رویم از این جهت است که تعیین کننده ظهور است. عرف خیال می کند طلوع خورشید با بالا آمدن آن است اما سؤال این است که متکلم چه چیزی را گفته است؟ آیا وقتی متکلم می گوید خورشید طلوع کرد، بالا آمدن خورشید را هم گفته است؟ یا تخیل عرف از طلوع خورشید که لغتا به معنای خروج آن از حجاب افق است، این است تکوینا طلوع خورشید به واسطه حرکت خورشید است؟ اینکه تکوینا طلوع خورشید به حرکت خورشید است، به این معناست که این حرکت خورشید، داخل در مدلول لغوی است؟ یا اینکه نه، طلوع خورشید به معنای خروج از حجاب افق است اما مردم خیال می کنند که خروج خورشید از حجاب، به واسطه حرکت خورشید است؟ در حالی که ممکن است واقعیت به گونه ای دیگر باشد.

ما نباید بین مفاهیم لغات که ملاک استعمالات است و بین ملازمات آن مفاهیم حتی اگر آن ملازم حقیقت باشد، نباید بین ایندو خلط کنیم و نباید ملازمات را داخل در مفاهیم لغات بدانیم. مفهوم لغت همان است که گفته می شود: اطلاق، ذات آن ماهیت را اقتضا می کند و اما خصوصیات ملازم، خارج از مفهوم اطلاق است حتی آنجایی که خصوصیات ملازم باشد و از امور اتفاقیه نباشد. حرکت خورشید یا حرکت زمین، از امور اتفاقیه است. مثلاً فرض کنیم آتش ملازم با حرارت است اما حرارت جزء مفهوم کلمه آتش نیست. بلکه حقیقت آتش سوزندگی است اما مفاد کلمه آتش، سوزندگی نیست. دلالات التزامیه از حجیت نمی افتند و داخل در مفهوم وضعی می باشند اما لوازم حقائق (چه اتفاقی و چه غیر اتفاقی) داخل در مفهوم استعمالی کلمه نیستند. اینکه ما از طلوع خورشید برداشت می کنیم که خورشید حرکت می کند، به این دلیل است که ما خیال می کنیم حرکت خورشید باعث طلوع خورشید می شود و الا متکلم این را نگفته که خورشید



حرکت می کند بلکه فقط گفته که خورشید طلوع کرد و طلوع خورشید یعنی خورشید از حجاب خارج شده است و قابل دید است و علت طلوع گاهی به سبب حرکت خودش است و گاهی به این دلیل است که مانع دیدن آن برطرف شده است. مثلا یک چراغی پشت یک کتابی قرار دارد اگر چراغ را بالا بیاورند، قابل رویت خواهد بود و می توان گفت چراغ طلوع کرد و همچنین اگر چراغ ثابت باشد ولی کتاب را کنار ببرند باز هم چراغ طلوع کرده است آیا در صدق طلوع چراغ بر ناظر، فرقی می کند چراغ را حرکت دهند یا مانع را زائل کنند؟

ما با هر خیالی مدلول استعمالی درست نمی کنیم. بین معنای ظاهر از یک کلام و علت وقوع آنچه که مدلول است، نباید خلط شود. آنچه که ظاهر این کلمه است، طلوع روشنایی بر ناظر است اما اینکه طلوع با چه چیز محقق می شود، می تواند به دو دلیل باشد یکی حرکت خورشید و یکی زائل شدن مانع دیده شدن خورشید. اما متکلم خیال می کند حرکت خورشید سبب طلوع خورشید شده است. و حال اینکه علت معنا، داخل در معنا نمی باشد.

مثلا کبریت علت آتش است اما یکی خیال می کند علت آتش سنگ چخماق است آیا می توان گفت اگر کسی بگوید «من آتش آوردم» به این معناست که آتشی که با سنگ چخماق روشن شده است آوردم؟ آیا اگر آتش با کبریت آورده باشد می توان گفت اینکه آتش نیست؟ نباید بین مفاهیم اشیاء و علل اشیاء خلط شود و علل و اسباب مفاهیم، داخل در مفاهیم نیستند. کلام می توانید یک دلالت عرفیه بر اسباب و علل معنا داشته باشد اما نمی توان این را به متکلم نسبت داد و گفته شود متکلم این را گفته است.

لذا اگر در ادله، برخورد کردید که «اگر سفر کردید، نماز را شکسته بخوانید»، اصلا به ذهن انسانهای قدیم خطور نمی کرد که با هواپیما و جت سفر کنند تصور آنها از سفر، سفر با وسائل ابتدائی بوده است. آیا انسانهای قدیم، اسباب سفر را داخل در معنای سفر می دانستند به صورتی که مثلا سفر با هواپیما را سفر ندانند؟ یا اینکه اینها را نیز سفر می دانند؟ مثلا اسباب و علل روشنایی در قدیم محدود بوده است آیا به این معناست که در دید واضع و اهل لغت، علل و اسباب روشنایی، مقوم معنای روشنایی بوده است به طوری که روشنایی با نورافکن و پروژکتور را روشنایی نمی دانند؟ یا اینکه وضع لغوی روشنایی، شامل این موارد هم می شود و می گویند ما چه روشنایی های داشتیم و شما چه روشنایی های دارید؟

بنابراین اسباب و علل مفاهیم، خارج از مفاهیم است هرچند الفاظ دال بر آن مفاهیم، می تواند حکایت از علل هم داشته باشد اما این از باب ملازمه است نه از باب مدلول التزامی. متکلم فقط مفهوم مباشر را گفته است اما این مفهوم مستلزم یک علتی است، قدیمی ها یک چیزی را علت آن تصور کرده اند و حال اینکه در واقع، یک امر دیگری علت است.

«زالت الشمس» یعنی قرار گرفتن خورشید در نقطه ای بعد از دایره نصف النهار، قدیمی ها خیال می کردند زوال، به سبب حرکت خورشید از دایره نصف النهار است اما الآن واقعیت امر را می دانند و اینکه زمین حرکت می کند و جابجا می شود یعنی در واقع، نقطه نصف النهار است که حرکت می کند و به تبع آن جای خورشید عوض می شود. یعنی خورشید حرکت نمی کند بلکه نقشه و خط نصف النهار جابجا می شود.

همه مواردی از این قبیل که با پیشرفت علم، واقعیت را چیز دیگری احساس می کنند و فکر می کنند در استعمالات متون دینی خلاف واقعیت وجود دارد، ناشی از این است که تخیل می کنند علل اشیاء، داخل در مفاهیم است در حالی که



واقعیت امر این نیست. یا اینکه ملازماتی که داخل در معنا نیستند، تخیل می کنند آن ملازمات، داخل در مفاهیم هستند، و به تبع آن اعتراض و اشکال می کنند.

لذا قرآن که می فرماید: «وَتَرَى الشَّمْسُ إِذَا طَلَعَتْ تَزُورُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ»<sup>۱</sup> به این معنا نیست که خورشید حرکت می کند. بلکه خورشید حرکت دارد و قرآن می فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهِ»<sup>۲</sup> اما آیا حرکت شبانه روز و پدید آمدن روز و شب، بواسطه حرکت خورشید است؟ یا بواسطه حرکت زمین است نه خورشید؟ معنای «طلعت الشمس»، نه این است که زمین حرکت می کند و نه این است که خورشید حرکت می کند بلکه فقط به معنای این است که خورشید در معرض دید شما قرار گرفته است و فرقی نمی کند به زوال مانع باشد یا حرکت خورشید. سؤال: تطبیق این مسئله در «ردّ الشمس» به چه صورت خواهد بود؟

جواب: «ردّ الشمس» به این معناست که خورشید بعد از آنی که از دید ما پنهان شد، در یک افقی قرار بگیرد که قابل روئیت باشد و فرقی نمی کند خورشید را بالا بیاید یا زمین با حرکت معکوس برگردد تا خورشید در افق دید قرار بگیرد. سؤال: چرا به خورشید امر شد که برگردد و به زمین امر نشد؟

جواب: به خورشید امر شد که به دید برگرد (خورشید برگرد، یعنی خورشید به دید برگرد و به افق ناظر برگرد) حال برگشتن به دید، به چه چیزی است؟ ما فکر می کنیم برگشت خورشید به دید، به این است که خورشید حرکت کند و برگردد اما برگشت خورشید، به این است که ملائکه حرکت زمین را به شکل معکوس برگردانند تا خورشید به دید برگردد و قابل روئیت باشد و در افق ناظر قرار بگیرد. یعنی اگر زمین که مانع از دیدن خورشید است، کنار زده شود، خورشید به دید برگشته است.

اما مبحث مراحل تکون جنین را قبلاً به طور مفصل بحث کرده ایم. در جلسه بعد، اجمالاً آن را تبیین می کنیم به طوری که با جدیدترین یافته های علمی روز هم مطابقت داشته باشد.

والحمد لله رب العالمین

۱. کهف: ۱۷.

۲. یس: ۳۸.